

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که معروف است بین علما در بحث تعبدی و توصلی اصالة التوصلية است اگر شک کردیم مثلاً رد سلام ، کفن و دفن میت درش قصد قربت شرط است مثل صلاة بر میت آیا در غسل میت مثلاً قصد قربت شرط است یا نه اصل توصلی بودن است مگر اثبات بشود باید به قصد عبادت باشد این مشهور بین علماست .

از علمای متأخر اصولی شیعه که متعرض شدند شبهه‌ی معروفی نقل شده که نمی‌شود اصل تعبدیت است نه توصلیت یعنی بعبارة اخرى اصالة الاشتغال جاری کردند نه اصالة البرائة . توصلیت مبنی است بر اصالة البرائة و تعبدیت مبنی است بر اصالة الاشتغال ، عرض کردیم در ترتیب اصول بنایشان به این است که ابتداءً اصول محرزہ اگر اصول محرزہ جاری نشد برمی‌گردند به اصول غیر محرزہ در اصول غیر محرزہ این سه تا اصل حالاً اگر یکی اش واقعیت داشته باشد یعنی تخییر و اشتغال و به اصطلاح برائت این سه اصل در رتبه‌ی واحده هستند مثلاً اگر جایی جای تخییر بود دیگر جای آنها نیست ، اگر جای اشتغال بود جای برائت نیست ، جای برائت بود جای اشتغال نیست . مثلاً برائت در ثبوت تکلیف ، اشتغال در سقوط تکلیف اما رتبه‌شان یکی است اصل محرز مقدم است مخصوصاً الان اخیراً که خوب از زمان شیخ تقریباً ، البته این در قبل از شیخ هم بود جور دیگری بود زمان شیخ رحمه الله تا الان به طور متعارف این شده که اولاً قطع و یقین اگر یقین پیدا شد یقین ، قطع پیدا شد قطع بعدش امارات معتبره دیگر امارات غیر معتبره را به حکم شک گرفتند بعد از این که امارات معتبره نبود برمی‌گردد به اصول در اصول هم اگر اصول محرزہ جاری شد نوبت اصول محرزہ است اگر نشد اصول غیر محرزہ دیگر آخر عمل استنباط اصول غیر محرزہ است .

اصول غیر محرزہ هم بنا بر معروف این سه تا است عده‌ای هم دو تا گرفتند عده‌ای گفتند تخییر اصل نیست چون تخییر جایی نیست که لا بد است بالاخره تخییر را که اصل گرفتن جایی است که انسان یا بالاخره انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد و نمی‌داند کدام است و لذا گفتن اصالة التخییر ، تخییر در موردی است که امکان راه دیگری نیست و لذا گفتند اینجا اصل جاری نمی‌شود خوب لا بدیت است بالاخره نمی‌داند در دفترش نوشته که مثلاً در روز فلان ساعت ۱۰ در مسجد باشم یا نباشم خط خودش را نمی‌تواند بخواند ، باشم و نباشم را نذر کرده است نمی‌داند بالاخره باشد یا نباشد ، بالاخره می‌گویند عملاً یک کاری می‌کند یا هست یا نیست دیگر تخییر معنا ندارد .

آقایانی که منکر اصالة التخییر هستند شبهه‌شان این است که مورد اصالة التخییر جایی است که انسان بالاخره یکی‌اش را انجام می‌دهد بالاخره عملاً و لذا تخییرش عقلی به این معناست یعنی تخییر لا بدی است لا بداً تخییر دارد لذا معنا ندارد جعل اصل عملی در آنجا تخییر در آن جور موارد تخییر

لذا اصل عملی غیر محرز بین آقایان در جاهایی که در شبهات حکمیه هست یا اصالة الاشتغال است یا اصالة البرائة است ، اشتغال هم احتیاط به آن می‌گویند اگر اصالة الاشتغال باشد موردش شک در سقوط است اگر اصالة البرائة باشد شکش در ثبوت است لذا فرقی‌شان این است این کیفیت عمل .

و لذا طبق این قاعده چون در ما نحن فیه در باب تعبدی و توصیلی استصحاب که معنا ندارد برمی‌گردد به اصول غیر محرز . معروف است بین علما چون توصیلیت اصل است و تعبدیت باید جاری بشود اصالة البرائة جاری می‌شود بین علمای اهل سنت و قدمای ما اما الان اخیراً عده‌ای از علما اشکال کردند که اصالة التعبدية جاری می‌شود یعنی قاعده‌ی اشتغال ، شک می‌کنیم قاعده‌ی اشتغال طبق قاعده‌ی اشتغال حکم می‌کنیم به تعبدی یعنی حکم می‌کنیم تعبدی است تا ثابت بشود توصیلی است این خلاصه‌ی طرح بحث .

و اما دلیل بر این مطلب را دیروز من از خارج به نحو ان شاء الله تعالی واضحی عرض کردم حالا برای اینکه چون اعتبار بر این است که از این به اصطلاح کتاب مطرح بشود

یکی از حضار : چون اصل زائد است دلیل می‌خواهد ؟

آیت الله مددی : بله تعبدیت دلیل می‌خواهد ، اصل اولی این است که توصیلی باشد خود عمل تکلیف به عمل خورده مثلاً ادفن المیت تکلیف به عمل خورده است اصل

یکی از حضار : آن بحث شک در تکلیف در مکلف به

آیت الله مددی : این تعبیر مرحوم شیخ است دیگر حالا شک در تکلیف و مکلف این تعبیر رسائل است دیگر ما آن تعبیر را به کار نمی‌بریم ، این تعبیر رسائل است .

یکی از حضار : نمی‌توانیم بگوییم ؟

آیت الله مددی: چرا هم مکلف به همان سقوط است ما تعبیر روشن تری کردیم که راحت تر باشید این تعبیری است که شیخ در رسائل دارد. عرض کردیم عبارت رسائل شیخ در کتب قبل از شیخ هم آمده نمی دانیم حالا شیخ چرا بعضی جهاتش، مثلاً در بعضی از این کتب تصریح شده ان المكلف المجتهد اذا التفت، شیخ کلمه‌ی مجتهد را برداشته است اذا المكلف اذا التفت.

و لذا آقایانی که بعد از شیخ آمدند مثل مرحوم آقا ضیاء می گوید در ادله‌ی اصول شامل غیر مجتهد هم می شود، مثل مرحوم نائینی می گوید نه ادله‌ی اصول خاص به مجتهد است اصلاً این بحث نبوده مطرح نبوده است عبارت ان المكلف المجتهد بوده است و عرض کردیم بعید است مراد شیخ حالا از قلم شیخ افتاده چه بوده نمی دانیم چه شده است. به هر حال بحث‌هایی در این جهت شده که آقایان می گویند شما تاریخ مساله می خواهید تاریخ می خواهید چه باید بکنید؟ وقتی این عبارت موجود است و این منشاء شبهه شده است.

اصولاً در مورد شبهات حکمیه غیر مجتهد شأنی ندارد اینکه آقا ضیاء می گوید مجتهد نائب می شود از طرف عامی اصلاً این جور چیزها نیابت بر نمی دارد یعنی چه نائب؟ مثلاً مجتهد می آید می گوید آقا من فحص کردم دلیل پیدا نکردم پس آن عامی هم اصالة البرائة هم جاری کند لکن خودش فحص نکرده است بلد نیست خودش فحص بکند انصافاً یک جوری است حرف‌های مخصوصی است خدا رحمت کند آقا ضیاء را از آن جور حرف‌ها دارد.

به هر حال این جور که من، اصلاً این سنخ اعمال مثل اینکه بگویند گفت من آنم که رستم بود پهلوان این جور اعمال نیابت بر نمی دارد من نیابتاً از او فحص می کنم می گویم آقا در این مساله دلیل وجود ندارد.

یکی از حضار: در رجوع جاهل به عالم فحص است نه عالم به جاهل

آیت الله مددی: رجوع جاهل به عالم تعبیری است خوب، اما اینکه بگویند من فحص کردم خوب یک مجتهد دیگر می گوید من فحص کردم پیدا کردم این که اینجا هم رجوع جاهل به عالم باشد معنا ندارد.

علی ای حال من برای، البته مطلب را به نظر خودم دیروز توضیح کافی عرض کردم که کاملاً ان شاء الله روشن شده باشد لکن چون عبارت مرحوم آقای نائینی را مشغولیم بعضی از عبارات: لا إشكال في أن كل الحكم عرض کردم حکم همان احکام خمس یا موضوعات له متعلق و موضوع. عرض کردم این کلمه‌ی موضوع دارای اصطلاحات متعددی است یکنواخت نیست این طور نیست که یکنواخت باشد مرحوم نائینی بین موضوع و متعلق فرق گذاشتند البته موضوع هم می گویند ایشان متعلق المتعلق هم می گویند حالا اینجا نوشته است ایشان گاه گاهی هم حالا یا خود ایشان نمی دانم حالا من در تعبیرات ایشان دیدم یا چون از آقای بجنوردی شنیدم رحمة الله علیه شاگرد

ایشان گاه گاهی هم متعلق المتعلق می گویند . مثل اکرم العلماء دیگر مفاد هیأت را حکم می گیرند مفاد ماده را متعلق می گیرند یعنی خود اکرام این می شود متعلق ، علماء را موضوع می گیرند آن وقت علماء را گاه گاهی هم متعلق المتعلق یعنی اکرام خورده به علما از این جهت به آن متعلق المتعلق می گویند روشن شد ؟ موضوع هم می گیرند . مرحوم نائینی موضوع می گیرد آن وقت فارقش به این می گذرد که موضوع مفروض باید باشد همیشه متعلق مطلوب است این تعبیر این طوری هم می کنند مفروض الوجود ، مفروض الحصول هم می گویند به آن یک مطلوب الوجود یا مطلوب الحصول به آن یکی دیگر .

پس متعلق را می خواهد اما موضوع را نمی خواهد این دیگر در این فکر نیست که مثلاً موضوع را بخواهد نه این فقط متعلق را می خواهد اکرام را می خواهد . پس هر وقت عالم پیدا شد ایشان اکرام بکند طلب دارید طلب به موضوع نمی خورد لذا یک اصطلاح دیگر بعدی ها بعد از مرحوم نائینی دارند فوق دایره ی طلب ، تحت دایره ی طلب . متعلق می شود تحت دایره ی طلب ، موضوع می شود فوق دایره ی طلب اینها اصطلاحات است دیگر عرض کردم موضوع اصطلاح دیگری دارند .

بل مراد من المتعلق هو ما یطالب به العبد من الفعل او الترك اگر آن تعبیری که من کردم به نظرم شاید بهتر بود ماده یک ماده دارد ، هیأت دارد البته ماده و هیأت در مثل افعال که وضع شده است . اگر گفت یجب الصلاة دیگر اینجا ماده و هیأت نیست یجب حکم است الصلاة متعلق .

یکی از حضار: این مثال هایی که می زنند خیلی متولی یک مفعولی است در افعال دو مفعولی یا سه مفعولی باشد آنجا با موضوع اضافه می شود .

آیت الله مددی: فرق نمی کند ، فرق نمی کند . هر چه که در تحت دایره ی طلب است متعلق است فوق دایره ی طلب است موضوع است نکته اش این است .

کالحج والصلاة والصوم غیر ذلک من الافعال والمراد بالموضوع ما اخذ مفروض الوجود حالاً تعبیر مفروض الوجود هم داریم تعبیر فوق دایره ی طلب هم داریم اصولاً طلب به او تعلق نمی گیرد فی متعلق الوجود کالعاقل البالغ المستطیع البته این عاقل بالغ مستطیع مراد از مستطیع اگر مستطیع حج باشد تعبیدی است به قول آقایان اما با عاقل بالغ این دو تا موضوعند به حکم عقل یعنی موضوع گاهی اوقات حکم عقل است که عاقل باشد بالغ باشد لذا به آن می گویند موضوعات عمومی یعنی موضوع عمومی یک چیزهایی هم موضوع خاص است مثل اکرم العلماء آن خاص است فرق نمی کند .

چهار چیز بنا بر معروف اینها جزو موضوعات عامه هستند العاقل البالغ القادر العالم این چهار تا در عالمش علمای شیعه اشکال کردند شده سه تا البالغ العاقل القادر در قدرتش هم بعضی از معاصرین اشکال کردند شده خوب است دو تا در آن دو تای اشکال نکردند مجموعا شده البالغ العاقل حالا غرض این مستطیع هم اگر ، حالا مستطیع مرادش قادر باشد مراد از مستطیع قادر باشد نه مراد از مستطیع آن که در حج است چون آن که در حج است موضوعش شرعی است مثل اکرم العلماء دقت کردید ؟

اما مستطیع به معنای قادر حکم عقل است اینها شرایط عامه ی تکلیف هستند اصطلاحا به آن شرایط عامه ی تکلیف هم می گویند حالا ایشان عالم را دیگر انداختند سه تایش کردند البالغ العاقل القادر این سه تا بعضی ها هم عرض کردیم مخصوصا آقایانی که قائل به خطابات قانونی هستند قدرت را هم حذفش کردند البته قدرت من حیث المجموع چرا ، اما من حیث الفرد را قبول نکردند یعنی باید یک تکلیف جوری باشد که عامه ی مردم بتوانند انجام بدهند ، اما تک تک افراد چون اینها قائل به انحلال نیستند خطابات قانونی را منحل نمی داند تک تک افراد نه آن وقت باز هم در قدرت هم باز دوسه تا قول بعدی ها هم اضافه کردند حالا یک قول آمد که اصلا قدرت دخیل نیست یک قولی هم آمد که بین اقسام قدرت فرق بگذاریم ان شاء الله تعالی اگر فرصتی شد جای دیگر مطرح می کنیم .

وبعبارة أخرى : المراد من الموضوع هو المكلف الذي طولب بالفعل أو الترك بما له من القيود والشرائط : این قيود من الشرائط العقل والبلوغ وغير ذلك . یا شرایط عامه هستند که عرض کردیم در بین اهل سنت چهار تا است علم هم هست ، علم را شیعه ها به خاطر اینکه تصویب لازم می آید و دور و از آن حرف هایی که گفتند علم را برداشتند سه تا شده است عقل و بلوغ و قدرت ، قدرت را هم که برداریم دو تا می شود ، می شود عقل و بلوغ .

ثم إن كلا من الموضوع والمتعلق ببيننا انهما ان كانا من قبيل ما لا يشترط العقل والبلوغ فيهما ، فكل واحد منهما لا يشترط العقل والبلوغ في نفسه ، بل يشترط العقل والبلوغ في موضوعه . ثم إن كلا من الموضوع والمتعلق له انقسامات عقلية سابقة على مرحلة ورود الحكم عليه چه به عنوان متعلق ، وهذه الانقسامات تلحق له بحسب الامكان العقلي مثلا صلاة یا در خانه است یا در خیابان است یا در بیابان است این می خواهد حکم باشد یا نباشد ، وجوب داشته باشد یا نباشد ، استحباب داشته باشد یا نه این انقسامات اولیه اسمش را گذاشتند ، صلاة این طوری است یا با لباس غصبی است یا لباس حلال است ، یا در مکان غصبی است یا در مکان حلال است والی آخره .

بحسب الامكان العقلي ولو لم يكن هناك شرع ولا حكم، ككون المكلف عاقلا، بالغا، قادرا، روميا، زنجيا، احمر، ابيض، اسود، وغير ذلك خود صلاة هم همین طور من الانقسامات التي يمكن ان تفرض له. وككون الصلاة مثلا إلى القبلة، أو في المسجد، أو الحمام، مقرونة بالطهارة، إلى غير ذلك من الانقسامات التي يمكن ان تفرض لها في حد نفسها ولو لم تكن متعلقة لحكم أصلا. روشن شد؟ اینها اصطلاحا گذاشتن انقسامات اولیه انقسامات ثانویه این را هم من شرح دادم مستقلا شرح دادم روشن شد؟

انقسامات اولیه انقساماتی است که برای موضوع یا متعلق پیدا می شود قبل از حکم، انقسامات ثانویه آن چیزی است که پیدا می شود بعد از حکم مثلا می گوید صلاة واجب است اگر علم به وجوبش داشتید، علم به وجوب، خوب علم به وجوب باید بعد از وجوب بیاید یعنی وجوبی باشد شما علم پیدا بکنید یا اگر قصد وجوبش را کردید قصد وجوب بعد از آن می آید اینها را اصطلاحا

ولكل منهما أيضا انقسامات تلحقهما بعد ورود الحكم عليهما، اینها را اصطلاحا معلوم شد اصطلاح است دیگر، اسمش را گذاشتند انقسامات ثانویه بحيث لولا الحكم لما أمكن لحق تلك الانقسامات لهما، ككون المكلف عالما بالحكم، اینها را من یک مقدار خواندم به خاطر تطبیق مطالبی که

أو جاهلا به، بداهة ان العلم بالحكم لا يمكن الا بعد الحكم. وهذا بخلاف العلم، بالموضوع، فإنه يمكن لحوقه بدون الحكم. اما نسبت به موضوع اشكال ندارد مثلا می گوید شما از بولی که معلوم البولی هست اجتناب بکنید این اشكال ندارد این انقسامات برای بول می آید، بول یا به آن علم دارید یا ندارید چون خود بول دارای انقساماتی است این هم یکی از آن است، پس علم به موضوع می شود جزو انقسامات اولیه، علم به حکم می شود جزو انقسامات ثانویه روشن شد؟

مثلا معلوم البولية را شما اجتناب بکنید اشكال ندارد، ایشان ممکن بگویند آقا مشکوک البولية را هم اجتناب بکنید، مضمون البولية را هم اجتناب بکنید، علم و جهل و شک و تردید به خود موضوع اشكال ندارد جزو انقسامات اولیه است.

یکی از حضار: وقتی موضوع مقدم بر حکم باشد این

آیت الله مددی: این هم دارد این هم ایشان می گویند البته من چون بناست عبارت بخوانم هدفم از خواندن عبارت این است که آن نکته هایی که ایشان در عبارت فرمودند آن هم، روشن شد آقا؟

پس علم به موضوع جزو انقسامات اولیه است، علم به حکم جزو انقسامات ثانویه است روشن شد؟ این را ما داریم می خوانیم فإنه يمكن لحوقه بدون الحكم. هذا بالنسبة إلى الموضوع. واما بالنسبة إلى المتعلق، ككون الصلاة مما يتقرب ويمثل بها، فان هذا انما يلحق

الصلاة بعد الامر بها ، إذ لولا الامر لما كان عروض هذا الوصف لها ممكنا. این که قصد امر هم جزو انقسامات ثانویه است چون باید امر باشد تا قصدش بکند .

ثم انه لا اشكال في امكان التقييد أو الاطلاق بالنسبة إلى كل من الموضوع والمتعلق بلحاظ الانقسامات السابقة على ورود الحكم ، می شود بگویی نماز در حمام نخوان ، نماز در خانه بخوان ، نماز در مسجد بخوان ، نماز در خیابان نخوان و الی آخره ، بل لا محیص اما من الاطلاق أو التقييد بالاخره باید باشد لعدم امکان الاهمال الواقعي ، چون اهمال واقعی ممکن نیست .

عرض کردیم این مطلبی است که اینها زیاد دارند که یا باید اطلاق باشد یا تقييد چون اهمال ندارند لکن عرض کردیم در اعتبارات قانونی این مطلب جایگاه ندارد اهمال ، این کلمه ی اهمال را چون ممکن است نه اطلاق باشد نه تقييد باشد چرا چون در مقام اصل تشریع است اینها مقام اصل تشریع نمی گویند ، می گویند اهمال . یعنی سه تا مقام را بیان می کنند : اجمال ، اهمال ، بیان . اگر در مقام بیان باشد این طور است یا اطلاق است یا تقييد است اما ممکن است در مقام اجمال باشد ، احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم این مقام اجمال است .

و اما مقام اهمال در اکثر شرایع مثلا فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم این در این مقام نیست که اول باید وجه اول باشد بعد دست باشد ، دست راست اول باشد دست چپ نه اینکه اطلاق دارد اهل سنت برایش اطلاق گرفتند دقت کردید ؟

یکی از حضار : در فضای اقتضاء و حب و بغض و اراده و اینها نیست این الان در فضای دیگری است ؟

آیت الله مددی : نه این فضای تشریع است در فضای تشریع

ولذا ما آمديم گفتیم تعبیر اهمال نکنیم اجمال اشکال ندارد لکن ، مثل همین آیه احلت لكم بهيمة الانعام

یکی از حضار : کدام مراحل اینها است ؟

آیت الله مددی : اهمال مراتب اصل تشریع است ناظر به اصل تشریع است ، اینها چون نمی خواهند در قرآن کلمه ی اهمال را به کار ببرند لذا تعبیر نمی کنند مرادشان از اهمال این است این اصل تشریع است ، اصل تشریع این است که صورت و دست ها شسته بشود اما صورت اول باشد یا دست ها و لذا اهل سنت اطلاق گرفتند گفتند می شود دست را اول شست بعد صورت ، مثلا عده ای شان دست راست را اول شد بعد چپ .

ما هم که در آنجا قائل شدیم که صورت اول باشد به سنت اخذ کردیم دقت کردید؟ آیه ناظر به اصل تشریع است اینکه صورت اول باشد دست راست اول باشد به سنت است و لذا امیرالمؤمنین هم به ابن عباس وقتی فرمودند برو با خوارج صحبت کن فرمود لا تخصمهم بالكتاب با کتاب بحث نکن فانهم حمال ذو وجوه این حمال ذو وجوه یعنی مقام تشریع است.

یکی از حضار: یعنی اهمال؟

آیت الله مددی: یعنی اهمال، اهمال را ما نمی خواهیم در قرآن به کار ببریم و لکن خاصمهم بالسنة روشن شد؟ بیا با اینها با سنت صحبت بکن با کتاب تنها نمی شود صحبت کرد.

دیدم بعضی از این اهل سنت گفتند ما به اصطلاح یک به اصطلاح نماز صبح داریم و شب، یعنی ظهر و شب و نماز صبح سه تا نماز، اقم الصلاة لدلوك الشمس، دلوك الشمس هم که زوال است غسق الليل و نصف الليل این دو تا نماز، و قرآن الفجر هم یکی این سه تا، پنج تا نماز نداریم در قرآن سه تا نماز آمده دلوك الشمس و غسق الليل و قرآن الفجر پس ما نمازهای پنج گانه نداریم نمازی که داریم سه تا است شنیدم دیدم در یک جایی که آیا واقعا این اهل سنت بوده یا دیوانه بوده این حرفها را نوشته است.

ثم انه لا اشكال في امكان التقييد أو الاطلاق، بل لا محيص اما من الاطلاق أو التقييد، این را ما چند بار متعرض شدیم یک عبارت معروفی آقای خوئی هم زیاد دارد لعدم الاهمال في الواقع، بله در واقع اهمال نیست اما اینجا بحث واقع نیست اعتبار است، دقت کردید اشکال سر چیست، شاید آقای خوئی چون برای آن معنا آقای خوئی چون امر اعتباری را ابراز اعتبار نفسانی، ابراز را یک امر واقعی گرفتند و الا روی مبانی مرحوم مثل مرحوم نائینی این نیست.

لعدم امكان الاهمال الواقعي بالنسبة إلى الأمر الملتفت، چرا حتی امر ملتفت هم ممکن است در مقام اهمال باشد لکن چون قرآن است نمی خواهیم اهانت به قرآن بشود نمی گوئیم اهمال می گوئیم مقام تشریع ناظر به اصل مقام تشریع است، خصوصیات در قوانین اساسی هم این طور است دیگر خیلی می نویسند این مطلب این طور است خصوصیات در قانون شرح داده می شود این خصوصیات را می گذارند برای قانون اصل اولی برای این است که مثلا سرمایه گذاری خارجی در این کشور نشود اما خصوصیات حالا چه حالاتی است که اجازه داده می شود این خصوصیات را در قانون بعد بیان می کنند این هست این یک امر متعارفی است اینکه ایشان فرمودند نیست.

لوضوح انه لابد من تصور موضوع حكمه ومتعلقه، فإذا كان ملتفتا إلى الانقسامات اللاحقة بله علی ای حال مطلبی را که فرمودند قبول

نداریم.

وبالجملة: لو أوجب اکرام الجیران وهو ملتفت إلى أن الاکرام يمكن أن يكون بالضیافة ويمكن أن يكون بغيرها، ممکن است التفات دارد این ناظر به این است الان فقط می خواهد بگوید جیران را احترام بکن اما کیفیت احترام را می گذارد به یک بیان بعدی چون لازم نیست تمام خصوصیات با یک بیان بشود، مخصوصا در شریعت مقدسه بنا نیست همه اش با قرآن بشود بناست سنت اضافه بشود به قرآن، سنت به عنوان مکمل قرآن و به عنوان آن فضای کلی است که مثلا پیغمبر فرمود اقم الصلاة خودشان به یک نحو خاصی نماز خواندند این اقم الصلاة انطباق پیدا می کند به آن صلاة رسول الله دقت کردید خود به خود.

اگر هم بیان نکنند این که امیرالمؤمنین فرمودند ما بیاییم سنن پیغمبر را الان بنویسیم مرتب بکنیم معین بکنیم برای این بود که فردا مسلمان ها اختلاف نکنند که کردند نوشتند و اختلاف کردند.

وکذا کان ملتفتا إلى أن في الجیران عدوا وصدیقا، فان تساوت الأقسام في نظره فلا محیص من اطلاق حکمه، نه ممکن است نه نگوید اما روی مصلحتی فعلا گفته نمی شود فقط می خواهد بگوید با همسایه ها رفتارت خوب باشد خصوصیات اینها را بعدها می گوید والا فلا بد من التقييد بما يكون منها موافقا لنظره، هذا بحسب الثبوت ونفس الامر. ما این را کرارا عرض کردیم این آقایان ما این جوری هستند یک مقام ثبوت در اعتبارات فرض می کنند یک مقام اثبات، عرض کردیم اعتبارات دو تا مقام ندارند لذا در بحث اجزاء همیشه این مثال را عرض می کنم آخوند نوشته به حسب مکان امکان ثبوت چهار احتمال دارد یا آن فردی که ناقص است مثلا واجد ملاک هست یا واجد ملاک نیست یا امکان تدارک ملاک هست چهارتا نه چهل تا هم بیشتر امکان دارد احتمالات زیاد است در مقام ثبوتی ندارد، اعتبارات قانونی مقام ثبوت ندارد آن که هست احتمالات است اینها احتمالات را ظاهرا با مقام ثبوت اشتباه گرفتند احتمالات هم آلف احتمالات امکان دارد اصلا اعتبار، ایشان و لذا والا فلا بله.

واما بحسب مقام الاثبات ومرحلة الاظهار، وفيمن فيه الاهمال ایشان قبول دقت کردید لذا گفت به حسب الواقع و نفس الامر و به حسب مقام اثبات اشکال ما به این، اینکه من می خوانم برای اینکه چون عرض کردم همیشه من اعتقاد این است که یک مطلبی را که شما قبول گاهی ندارید نکته ی فنی و هنری این است که دستتان را روی نقطه ی عدم قبول بگذارید بگویید اینجا را قبول ندارید بگویید این نکته را قبول ندارید این خیلی قدرت علمی انسان را نشان می دهد این ثبوت و اثبات را که ایشان فرمودند این را قبول نداریم ایشان مثل ما شد دیگر اهمال را قبول کرد فقط اشکال ما با مرحوم نائینی ایشان گفت اهمال در واقع نیست خوب نباشد در واقع ربطی به ما ندارد ما اصلا در واقع بحث نمی کنیم، بحث ما در اعتبارات قانونی است یا اعتبارات ادبی، اعتبارات ادبی امکان ندارد یعنی ثبوت ندارد ممکن است زید

را شبیه گنجشک بکنی، ممکن است شبیه شیر بکنی، هزاران احتمال دارد شبیه گرگ بکنی، این چیزی نیست که مثلا خیال بکنیم که حالا امکان

و لذا در عالم اعتبار چیزی که اصلا در مقام خارج محقق نمی شود اعتبار می کنیم این شعر ابن فارس، حالا شعر هم خوب است بخوانیم، شعر ابن فارس را چند دفعه خواندم که این میمی معروف را که از اشهر اشعار دنیای عرب انصافا در باب خمریات همین است: لها الکأس بدروهی شمس یضیئها، یدیرها هلال و کم یدو اذا مضجت نجم، توصیف خمر را که می خواند بکند لها الکأس، کأس، جام شبیه بدر است خود خمر هم شبیه شمس است خورشید است یدیرها هلال آن ساقی را هم گفته مثل هلال است خوب معلوم است اینها هیچ وقت در خارج جمع نمی شوند ماه و هلال و بدر و ستاره اینها در خارج امکان ندارد اما در ذهن شاعر جمع می شوند. این اینطور نیست که ما بخواهیم در شعر بگوییم حتما در مقام اعتبارات ادبی حتما باید یک مقام سقوط، مقام سقوط اصلا ندارد.

ممکن است این را از لحاظ های مختلف نگاه بکند الان شما نگاه کنید چند تا حالت را آورد که اصلا در خارج قابل جمع نیستند هدف آن هم همین است که در آن خمر حالات متضادی وجود دارد چون مرادشان حب الهی است در این حب الهی انسان جریانات مختلفی را انجام می دهد هدفشان این بوده و دنبال این هدف می آید می گوید این چیزهای مختلفی دارد یکی اش بدر است یکی اش شمس است، یکی اش نمی دانم هلال است، یکی اش ستاره است این ربطی به این ندارد که در مقام واقع باشد.

یکی از حضار: این آقایان یعنی بالاخره برای احکام شرعی مقام ثبوت ما باید قائل بشویم یا نه؟

آیت الله مددی: مقام ثبوتی که شما می گوید برای ملاکات است

یکی از حضار: خوب این آقایان پس مرادشان از مقام واقع که الان اینجا

آیت الله مددی: همین جا یعنی در مقام واقع یا مثلا شما می گوید نماز بخوان در مقام واقع یا نماز در مسجد است یا خانه است یا

فلان مقام واقع یکی از اینهاست نه اصلا ناظر نیست به مقام واقع

یکی از حضار: یعنی واقع برای ملاکات است فقط

آیت الله مددی: ملاکات هم مرحوم نائینی چند جا دارد ملاکات هم مرحوم نائینی چند جا دارد ملاکات را امور واقعی گرفته ما آن را

هم شبهه پیدا کردیم گفتیم امور واقعی دو جور هستند عمل واقعی هست باید زمینه ی حکمش باشد مثلا الرجال قوامون علی النساء بما

.....
فضل الله بعضها نمی داند گفتند مخ زن از مخ مرد چقدر کوچکتر است نمی داند استخوان های زن به استخوان های مرد ، سلول ها این اصلا ربطی به حکم ندارد ربطی به قوامیت ندارد آن تفضیل ، تفضیل الهی است یک تفضیل خاصی است که فقط خدا خبر دارد ، یک تفضیلی است که آن منشاء قوامیت است .

لذا موضوعات ، ملاکات ، موضوعات احکام یعنی ملاکات امور واقعی صرف نیستند ممکن است امر واقعی باشد اما ملاک ، ملاک جعل مهم است لذا امر واقعی که حتی در مرحله ی ملاکات شارع باید در نظر بگیرد شارع این را در نظر می گیرد امر واقعی را که در این حکم تاثیر گذار است به لحاظ آن ملاک این درست است این ربطی به مقام ثبوتی که ایشان می گوید ما در این

اصلا اصولا ما در باب احکام مگر آن آقایانی که فقه قیاسی و اینها دارند آنها هم گیر دارند غالبا ما اصلا در باب احکام بحث ملاکات را مطرح نمی کنیم در اصول فقط می گوئیم اجمالا ملاک دارد چون همان ضابطه ی عامه که من کرارا به کار بردم لا تعرف الملاکات الا بالخطابات راه تشخیص ملاک همان خطاب است راهی را که ما می خواهیم ملاک را بشناسیم همان خطاب است ، حب و بغض را هم از همان امر شارع می فهمیم .

و لذا اهل سنت معروف بین اشاعره این سه مرحله ی مبادی جعل را منکر شدند این مبادی جعل به اصطلاح ما ملاکات بود ، حب و بغض بود ، اراده و کراهت بود یعنی این را منکر شدند فقط مقام تشریع البته اراده و کراهت را چرا خواسته ، خدا خواسته است . اما اینکه اینها آن که خواسته چه بوده و یک مثلا نکته ای ، آنها را نه روی ، خودش چون خواسته است .

یکی از حضار : یعنی مبادی را فقط سومی اش را قبول دارند ؟

آیت الله مددی : بعضی هایشان سومی را نه فقط تشریع . اینکه خدا این را خواسته اما اینکه خواسته روی این ملاک بوده روی این حب نه همان جهتی که به اصطلاح جهت حکم بود اراده ی حق است هیچ چیز دیگری ما در نظر نمی گیریم دقت می کنید .

عرض کردم این هفت تا محور را که ما مطرح کردیم گفتیم به طور متعارف این است و الا در بعضی ها در می آید که مثلا پنج تا محور است چهار تا محور است مثلا اگر ما بگوئیم اصل اولی احتیاط است و اصولا وصول تکلیف اصلا خود همین که جعل کرد و ابراز کرد همین کافی است برای تجز دیگر مقام تنجز را از مقام فعلیت جدا نمی کنیم مثل حق الطاعة ، حق الطاعة به یک معنایی مرجعش به این است دیگر می گوید همین که مولی خواست اراده ی مولی خودش کافی است خوب اگر این شد دیگر ما مرحله ی تنجز نداریم عبد باید همین طور دنبال احتمال اراده ی مولی بدود تا یقین پیدا بکند که مولی به او مؤمن داده است ، دقت کردید ؟

البته این معلوم نیست قائل به این مطلب باشد لکن لازمه اش این است ما محور فعلیت حکم یعنی محور ارسال رسل و انزال کتب را از محور تنجز جدا نکنیم در صورتی که ما جدا کردیم یک محور، محور جعل است، یک محور، محور ارسال رسل و انزال کتب است، یک محور هم تنجز و وصول به عبد است اینها را جدا کردیم احکامش را جدا گانه بیان کردیم.

در مرحله ی ارسال رسل و انزال کتب گفتیم باز هم این متعلق به اراده ی مولی است عبد درش تاثیر ندارد اما در مرحله ی تنجز مثل مرحوم شیخ و اینها قائل هستند که اینجا عبد تاثیر دارد ولو مثلا من قطع پیدا کنم که این مراد مولاست باید انجام بدهم ولو از راه قیاس باشد از راه باطل باشد خواب دیدم، خواب دیدم که این هست باید انجام بدهم، استخاره کردم که نماز جمعه وجوب دارد یا نه استخاره خوب آمد پس نماز جمعه وجوب دارد می گوید از هر راهی، عرض کردیم اینجا هم اراده ی مولی تاثیر دارد بله در موضوعات خارجی چون بنای مولی دخالت در موضوع نیست چون بنایش نیست، چون بنای مولی دخالت در موضوعات خارجی نیست از هر راهی شما علم پیدا کردید این آب است می توانید مصرف کنید، از هر راهی علم پیدا کردید که این بول است اجتناب کنید چون بنای مولی نیست.

اما در احکام چون بنای مولی دخالت است قاعده اش این طوری است یک مقدار مولی دخالت می کند یک مقدار هم عبد، دخالت مولی را اصطلاحاً می گوئیم برسد به مرحله ی تنجز یعنی مثلا لينظروا قومهم، لينظروا قومهم اذا رجعوا اليهم این لينظروا مرحله ی تنجز است دقت فرمودید؟ لينظروا قومهم یک مرحله هم عبد باید کار بکند که اصطلاحاً اسمش فحص است یعنی هم عبد باید یک تحرکی از خودش نشان بدهد هم مولی بله اگر در جایی مولی خصوصیتی را ذکر نکرد راه معینی را ذکر نکرد آن که متعارف بین عقلاست علم است این هست متعارف هست.

اما اگر آمد گفت از راه قیاس وارد نشوید یا حکم من در فلان روزنامه که مثلا روی دیوار مجلس آویزان است حکم من آن است شما صد تا مجله هم بنویسید مجلس چنین حکمی را تصویب کرد ارزش ندارد چون راه قرار داده وقتی راه قرار داد اینها می گویند علم پیدا کردید کافی است حرف آنها این است و لذا عرض کردم حق با اخباری ها است یعنی علم قابل نهی است اشکال ندارد ممکن است مولی بگوید از این راه معین این که شما از قیاس وارد نشوید نه اینکه چون ظن است علم هم پیدا بشود وارد نشوید.

می گویند نه مرادشان ظن است اگر علم پیدا شد، این را نوشتند مرحوم شیخ هم حالا خیلی تصریح نمی کند اما خوب مراد شیخ همین است یعنی ظاهرش این است دیگر غیر از تصریح اما دیگران در کتاب های دیگر نوشتند ولو حصل العلم من القیاس این علم گفتند چون طریقت صرف دارد حجیت دارد، اخباری ها آمدند گفتند نه آقا این علم حجیت ندارد.

آن وقت اینها آمدند گفتند حجیتش هم ذاتی است عرض کردیم بحث ذاتی در باب حجیت معنا ندارد اصلا بی معناست بحث حجیت، حجیت امر اعتباری است معنا ندارد ذاتی درش، این سرش این بود چون اهل سنت ظن را حجت گرفتند از باب همان اسناد حالا همه‌ی مقدمات اسناد را نوشتند گفتند اگر بنا باشد ظن در شریعت، تحری به آن می‌گفتند، اجتهاد به آن می‌گفتند، ظن به آن می‌گفتند اگر بنا شد تحری یا اجتهاد یا ظن حجت باشد خوب علم به طریق اولی این علم به طریق اولی بین آنها مسلم شد آقایان گفتند ذاتی است. آن اصل مبنا غلط بود ظن حجت نبود علم را آمدند گفتند به طریق اولی لولا این تاریخی را که بنده عرض می‌کنم این اوهام پیدا نمی‌شود یک مقدار هم به خاطر لجبازی با اخباری‌ها که مثلا اخباری‌ها گفتند علم حجیت ذاتی ندارد، خوب معلوم است علم حجیت ذاتی ندارد البته عده‌ای از معاصرین الحمدلله برگشتند مثل مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و دیگران.

پس این مطلبی که ایشان فرمود اهمال به حسب مقام اثبات امکان دارد اصلا بحث ما در اعتبارات این است ثبوت و اثبات ندارد فقط اثبات است لذا عرض کردیم این که به حسب واقع بحث واقع مطرح نیست بله به حسب واقع همین طور است بالاخره خانه‌ای که من می‌خواهم بگیرم در ذهن من یک دفعه یک چهار دیواری است اصلا حتی آن دیوارها شکلش معین نیست عنوان است بیشتر یک دفعه نه یک چهار دیواری است که رو به قبله باشد رو به شمال باشد رو به جنوب باشد آن خصوصیتی دارد اما این معیار در باب حکم نیست اصلا این امر واقعی به این معنا ربطی به عالم حکم ندارد این ربط به موضوعات به لحاظ واقع دارد ما گفتیم واقع به لحاظ ملاک حکم قرار گرفتن نه مطلقا.

حتی چون مرحوم نائینی ملاکات را امور واقعی گرفتند امور واقعی هم محل کلام نیست امر واقعی ممکن است باشد اما فرض کنید امر واقعی بچه‌ای که ممیز نیست خوب هیچ نحو خطاب به او معنا ندارد اما در حج داریم تنها تکلیفی که در حال غیر بلوغ بلکه حالت عدم تمیز نه غیر بلوغ استحبابش ثابت است حج است این هم تعبد است قامت الیه، و رفعت الیه صبیحا، در روایت ما دارد صبیحا اما در روایت دیگر اهل سنت همین قصه‌ی مرثیه‌ی خثعمیه اینها همه‌اش قصه‌ی واحده است تفکیکشان کردند.

قصه‌ی مرثیه‌ی خثعمیه در کتب اهل سنت و له سنة من العمر یک ساله بود یک بچه‌ی یک ساله وقالت الی هذا حج یا رسول الله قال نعم ولک اجر و الا اگر این نبود خوب اصلا تصور حکم برای غیر ممیز این غیر ممیز به قول آقایان مثل حیوان یا جماد است تصور حکم بر او مشکل است.

و لذا این که آقای خوئی فرمودند به اینکه حج مندوب با حج واجب ماهیتا فرق می کند عرض کردیم حرف ایشان قابل قبول نیست بلکه در حج مندوب از غیر ممیز با ممیز ماهیتا فرق می کند ، حجی که برای طفل یک ساله است غیر از حجی است که طفل هشت ساله و ده ساله و بالغ است ، بالغ نیست و اما ممیز است .

در مستحب می شود تفریع قائل شد یعنی در باب مستحب همین که بچه در بغل مادرش باشد دور کعبه بچرخاند این هم ثواب دارد دقت فرمودید این هم دلیل خاص آمد ، اگر در نماز هم می آمد در حالی که نماز بخواند بچه را بغل بگیرد برای بچه ثواب داشته باشد آنجا هم می گفتیم چون آنجا نیامد .

ماهیت حج در مستحب و واجب یکی است این نکته ی خیلی لطیفی است آقای خوئی دو تا گرفتند در مستحبش دو تا ماهیت است نه اینکه ماهیت است در صلاة گرفتند یکی ، اما در باب حج دو تا گرفتند این یکی است فرق نمی کند صلاة با حج فرق نمی کند در باب حج چون دلیل آمد و لذا آنجا باید حج را به یک معنای دیگری بگیریم همین که این بچه بیاید در مشعر بیاید در منی خود این ملاک دارد ولو هیچ چیزی نفهمد بچه ی یک ماهه باشد ، همین که در بغل مادرش هست دور کعبه می چرخد این اطلاق دارد .

یکی از حضار : یعنی مجازا اطلاق حج به او شده است ؟

آیت الله مددی : نه پیغمبر حقیقتا ، این یک نحو حج شد چرا مجاز صحبت می کنید ؟ چون ملاکات را ما نمی فهمیم .

یکی از حضار : در صلاة میت که

آیت الله مددی : ما اصلا ملاکات را نمی فهمیم حالا این حج چه خصوصیتی دارد و لذا حج تنها چیزی است که ولله علی الناس و لذا بقیه ی احکام را گفتند شامل کافر می شود حج نه اصلا در روایت داریم که خود ابراهیم حج ابراهیم در روایت دارد حج موسی علیه السلام خود مشرکین حج انجام می دادند ، حج تنها عملی بود ، البته صلاة هم می گفتند مشرکین اما ظاهرا صلاتشان چون می گوید وما کانت صلاتهم الا تصدیه بلند می شدند سر و صدا می کردند جیغ می زدند نماز نماز نبود یک چیزی بود سر و صدایی بود که می کردند اما فرض کنید یهود دارند نماز نصاری دارند نماز ، نماز است عنوان نمازینش محفوظ است .

و اما الانقسامات اللاحقة للحکم فلا يمكن فيها التقييد بثبوت ، ثبوتاً ممکن نیست چرا چون اگر من اینها تمام مقدمات را گفتم چرا چون این بعد از حکم است نمی شود چیزی که بعد از حکم است آن وقت این تقييد چون در رتبه ی به اصطلاح متعلق است باید بعد از حکم

فرض بشود و باید فرض بشود و إذا امتنع التقييد امتنع الاطلاق این هم مقدمه‌ی دیگری که مرحوم نائینی قائل است و آقای خوئی هم قائل نیستند .

أيضا لما بين الاطلاق والتقييد من تقابل العدم والملكة ، چون ایشان تقابل سلب و ایجاب گرفتند مرحوم آقای خوئی عرض کردم تعبیر به عدم آمده که سلب و ایجاب و این حرف‌ها اصلا کلا در اینجا معنا ندارد این ، اینها معانی اعتباری است در حقایق اعتباریه در مسائل اعتباری این جور معانی بگوید از قبیل چرا می شود گفت اما تقابل ربطی به او ندارد .

فالقدرة على أحدهما عين القدرة على الآخر ، كما أن امتناع أحدهما عين امتناع الآخر وذلك واضح. نه خیلی هم واضح هم نیست فالشأن انما هو في اثبات امتناع التقييد. فنقول: يقع الكلام تارة: بالنسبة إلى الموضوع ، وأخرى: بالنسبة إلى المتعلق. یعنی تارة نسبت به علما و اخرى نسبت به اكرام اما بالنسبة إلى الموضوع ، فالتقييد تارة: يكون في مرحلة فعلية الحكم ، وأخرى: يكون في مرحلة انشاءه. عرض کردم مرحوم نائینی حکم انشائی را با حکم فعلی این جور فرق گذاشتند اگر موضوع محقق شد موضوع آن بود که به آن دایره‌ی طلب نبود مثلا اقم الصلاة لدلوك الشمس ، دلوك الشمس را ایشان موضوع می داند اقامه‌ی نماز را متعلق می داند اما دلوك الشمس موضوع است چون موضوع به آن تکلیف تعلق پیدا نمی کند این باید اول فرض بشود اول ظهر بشود تا نماز بخواند اقامه‌ی صلاة بکند روشن شد . و لذا ایشان یک فعلیت و انشاء به این معنا الان که الان قبل از ظهر است انشاء هست حکم انشائی هست وجوب صلاة اما الان حکم فعلی نیست وجوب صلاة نظر مبارک مرحوم نائینی این است الان وجوب صلاة فعلی نیست و عرض کردیم مطلب ایشان را نمی شود قبول کرد این تابع لحاظ جعل است می تواند در مقام جعل لحاظ کند چرا چون نکات فنی دارد .

مثلا اگر گفت شما قبل از وقت هم مقدمات را آماده کن ، خوب حکم فعلی است که می گوید مقدماتش را آماده کن شما الان قبل از اینکه وقت داخل بشود مقدمات صلاة را آماده کنید الان آب ندارید بروید آب تهیه کنید یا اگر شب می خواهید می دانید صبح برای نماز بیدار نمی شوید ساعت بگذارید شما را بیدار بکند این بحث معروف است .

لذا از مرحوم آقا ضیاء به نظرم نقل می کنند مرحوم آقای بجنوردی نقل می کردند یادم رفته یا از مرحوم نائینی که وقت دخیل در ملاک هست اما دخیل در خطاب نیست یعنی وقت و لذا گفت ایشان بگذارد چون ملاک نماز هست قبل از وقت اما خطابش نیست قبل از وقت در حال خواب ، خواب خطاب نیست اما ملاک هست ، لذا قبل از اینکه بخوابد می داند که صبح خوابش می برد ساعت را بگذارد چون وقت یعنی جهل او تاثیر در ، یعنی خواب او تاثیر در خطاب دارد اما تاثیر در ملاک ندارد یعنی خطاب اینکه نماز بخوان نماز صبح ندارد اما

ملاکش هست دقت کردید؟ جواب ما هم روشن شد شما از کجا خطاب فهمیدید، هست نیست، ملاک هست، شاید تاثیر در ملاک هم

داشته باشد و شما این علم غیب را از کجا آوردید که این تاثیرش در خطاب است نه تاثیرش در ملاک است دقت کردید؟

این مباحث را ما البته توسعه می دهیم که از موضوع خودمان خارج بشویم یک ذهنیت بازی نسبت به مباحث اصول پیدا بشود دیگر فردا

ان شاء الله روشن شد قصد من از خواندن چه بود دیروز کاملاً شرح دادم می خواستیم این نکات فنی که در عبارت ایشان هست آن نکات

هم روشن بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین